

نوشاد کجا بوده است ؟

بقلم علامه استاد آقای

محمد قزوینی

« شرح ذیل مقتبس از یادداشت‌های علامه استاد حضرت آقای محمد قزوینی است که لطفاً با اختیار ما گذاشته‌اند و ما آنها را پس از تکلیف برای استفاده عام در اینجا منتشر می‌کنیم » . یادگار

شعرای فارسی بخصوص قدمای ایشان مکرر ذکری از نوشاد نموده‌اند و از سیاق کلام ایشان چنین برمی‌آید که آن نام موضعی یا شهری بوده است که خوب رویان در آن بسیار بوده‌اند ،

فرخی گوید در مدح سلطان محمود :

هزار بتکنه‌کننده قوی تر از هرمان
دویست شهر تپه کرده خوشتر از نوشاد

ایضاً همو گوید در مدح سلطان محمد بن محمود :

خلق را قبله گشته خانه تو
همچو زین پیش خانه نوشاد

ایضاً از اوست :

تا بوقت خزان چو دشت شود
باغهای چو بتکنه نوشاد

و نیز همو گوید :

تو بر آسای بشادی و ز ترکان بدیع
کاخ تو چونکه کنش است و بهار نوشاد...

در روشنائی نامه منسوب بنام خسرو این بیت مسطور است :

نو در فرخسار و مطلوبت بنوشاد
مسعود سعد سلمان گوید :

بزرگشاهارامش گزین و شاهی کن
امیر معزی گوید در مدح سلطان ملکشاه :

بهر مقام ترا باد نو بنو شادی
ایضا :

آراسته شد باغ چو بتخانه مشکوی
ایضا همو گوید :

بئی کونسبت از نوشاد دارد
بروی خویش سکوی و برزن من
کمال الدین اسماعیل گوید :

نور دین شاه هنر مند کز نوک قلم
امیر خسرو دهلوی گوید بتقل فرهنگ جهانگیری از او :

زاهد بیند دادن و بی چاره مست را
و در همان فرهنگ این بیت را از کلامی (کمال) اصفهانی آورده است :

بچار حد جهان صیت منکرمات تو رفت
ظہیر فاریابی گوید :

مرا از آن بچه که شیرین لبی است در کشمیر

مرا لذ آن بچه که سیمین پری است در نوشاد

از این مثالهای متعدد که نقل کردیم مخصوصاً از آنها که گفته قدمیای شعرا است مثل اشعار فرخی و معزی و مسعود سعد که از «قبله نوشاد» و «بتکده یا بتخانه نوشاد» که بهار «نوشاد» بهمان معنی است و «بت نوهاد» و غیرها گفتگومی کنند تقریباً یقین می شود که این شعرا

نوشاد را یکی از بتخانه ها تصور می کرده و آنجا را هم مانند نوبهار بلخ از مراکز مذهبی مهم بت پرستان (بوداییان) بشمار می آورده اند .

لابد از روی همین اشعار وامثال آن بوده است که فرهنگ نویسان متأخر

همان معنی را که در صدر این مقاله بدان اشاره شد یعنی حسن خیز بودن نوشاد را استنباط

کرده و آنرا باین معنی در فرهنگهای خود ضبط کرده اند مثلاً صاحب فرهنگ

جهانگیری می گوید :

«نوشاد با اول مقتوح نام شهری است که بخو برویان منسوب است»

سپس آن دو بیت سابق الذکر امیر خسرو و کلامی (۱) اصفهانی را شاهد آورده

است لا غیر .

صاحب برهان قاطع گوید :

«نوشاد بفتح اول بروزن بغداد نام شهری است حسن خیز و بدین سبب منسوب

بخوبان شده است» و همچنین است بعینه فرهنگ رشیدی با این فرق که در آنجا فقط

بیت امیر خسرو را شاهد آورده است .

در غیاث اللغات مؤلف آن گوید :

«نوشاد بالفتح و شین معجمه شهری است حسن خیز که بخو برویان منسوب

است» مؤلف فرهنگ انجمن آرای ناصری گوید :

«نوشاد بفتح نام شهری که بکثرت خو برویان ترك معروف و مشهور است و

گفته اند : زدست ساقی نوشاد جام می نوشاد» و در دبستان بمعنی شریعت دیده ام» و

چنانکه ملاحظه میشود مرحوم هدایت کلمه ترك را نیز بر خو برویان از خود یا بتقل

از ماخذی دیگر افزوده است .

راقم سطور در فهرس جميع كتب مسالك و ممالك عربي طبع لیدن که تحت عنوان «کتابخانه جغرافیای عرب» چاپ شده و شامل نه کتاب است بدقت تفحص کردم و اصلاً و ابداً و بوجه من الوجوه چنین نامی بهیچ عنوانی در آن کتب مذکور نیست و همچنین در آثار البلاد قزوینی و نزهة القلوب و فهرست اسماء الماکن تاریخ گزیده و اب الالباب و راحة الصدور و جوامع الحکایات و فتوح البلدان بلاذری و طبری و فرهنگ اسدی و لغات شاهنامه از عبدالقادر بغدادی و در فهرست اللغات شاهنامه و لغات آلمانی اثری و نشانی از این کلمه نیافتم فقط در کتب ذیل از این کلمه اثری بدست می آید ولی بتفاوت املاء:

در تاریخ ابن الأثیر در حوادث سال ۲۵۷ در تحت عنوان: ذکر قصد یعقوب [بن الليث الصفار] فارس و ملکه بلخ و غیرهما گوید: «و سار الی بلخ و طخارستان فلما وصل الی بلخ نزل بظاهرها و خرب نوشاد و هی ابنة كانت بناها داود بن العباس بن ما بنجور خارج بلخ ثم سار یعقوب من بلخ الی کابل و استولى علیها الخ»، و این کلمه در ابن الأثیر طبع مصر با دال مهملة و در طبع لیدن هلاکد نوشاد با ذال معجمه که اقرب بقیاس است چاپ شده است.

در انساب السمعانی ص ۵۷۱ عبارت ذیل مسطور است:

«النوساری [كذا بالسين المهملة] بضم النون و فتح السين بينهما الواو ثم الألف و فی آخرها الراء [كذا] هذه النسبة الی نوشار [كذا بالسين المعجمة] و هی قرية ببلخ و قيل قصر ببلخ منها [ظ: بناها] الأمير داود بن العباس النوساری و قيل لما قدم یعقوب ابن الليث بلخ هرب داود بن العباس الی سمرقند فلما رجع یعقوب رجع داود الی وطنه فوجد قصره قد خرب یعنی نوشار فأنشد هذه الأبيات و شبق [؟ ظ = شق] صدره من الغم فمات بعد سبعة عشر يوماً:

سیریک فی وضع النهار نجوما

هیبات یا داود لم تر مثلها

یدعو صداه بجانیه البوما

فکانما نوشار قاع منصف

لا تفرحن بدعوة خوئلتها
 و زوالها قد قارب الحلقوما
 انتهى كلام السمعاني بنه .

در زین الأخبار ص ۱۱ گوید :

« و [یعقوب بن الیث] با میان بگرفت اندر سنه ست و خمسین و ماتین و نوشاد بلخ را ویران کرد و بناهایی که داود بن العباس بن هاشم بن ماهجور کرده بود همه را ویران کرد ، و از آنجا بازگشت و بکابل شد . »

پس چنانکه ملاحظه میشود از نشانیها که این سه نفر یعنی ابن الاثیر و سمعانی و گردیزی میدهند که اولاً نوشاد (یا نوسار یا نوشار) در حوالی بلخ بوده است ، ثانیاً اینکه آن از بنا های داود بن العباس بن هاشم بن ما بنجور (یا ماهجور) محسوب میشده ، ثالثاً اینکه یعقوب لیث آنرا خراب کرده هیچ شکمی باقی نمی ماند که این سه نفر یعنی ابن الاثیر و سمعانی و گردیزی هر سه از يك موضع سخن میرانند و بیان ایشان را جمیع بمواضع متعدده مختلفه نیست منتهی در املائی اسم آن موضع بواسطه سهو نساخ باهم اختلاف دارند یعنی ابن الاثیر و گردیزی آنرا نوشاد (و نوشاد) نوشته اند و سمعانی یکی دو مرتبه نوسار و یکی دو مرتبه دیگر نوشار نوشته و اتفاق ابن الاثیر با گردیزی در نوشتن آن با دال بخصوص ابن الاثیر چاپ لیدن که آنرا چنانکه گفتیم نوشاد با دال معجمه نوشته (که بعد از تصحیف براه مهمله و اقرب بقیاس کلمات فارسی است در این گونه موارد) یعنی در مورد ذالهایی که بعد از حروف علّه ساکنه باقی باشند که در این صورت بلا استثناء ذال معجمه اند) رجحان را بدون شك در مقابل نوشار براه بجانب نوشاد با دال میدهد .

اما اینکه در انساب گاهی آنرا با سین مهمله نوشته است آن قطعاً تصحیف نساخ است یکی بقرینه ابن الاثیر و صاحب زین الأخبار یعنی نوشتن آن با سین معجمه دیگر بقرینه اینکه در خود انساب سمعانی نیز این املا با سین مهمله مطرود نیست زیرا چنانکه ملاحظه شد گاه آنرا نوسار با مهمله نوشته و گاه نوشار با معجمه .

قرینه دیگر که از همه اقوی است ضبط یاقوت است آنرا با شین معجمه تصریحاً و عین عبارت او در این باب اینست: «نوشار شینه معجمه و آخره راه. وهی قریه یبلغ و قبل قصر»، و چنانکه دیده میشود یاقوت نیز حرف آخر آنرا (قطعاً بتبع سمعانی و بنقل مستقیم از انسب او) راه خوانده بوده است ولی چون قطعاً و بدون هیچ شک و این قمره را هم مثل بسیاری از مطالب کتاب خود از انسب سمعانی نقل کرده است پس تصویر راه خواندن حرف آخر این کلمه بگردن خود یاقوت نمی‌افتد بلکه او عین عبارت سمعانی را باختصار نقل کرده است و اصل تصحیف براه را سمعانی مرتکب شده است نه یاقوت.

و چون چنانکه بار تولد ملتفت شده است عمده اخبار راجع بخراسان در ایام طاهریان و صفاریان و سامانیان و غیرهم الی حدود سال ۳۴۰ را هم ابن الأثیر هم گردیزی عیناً یا مختصراً از کتاب «تاریخ ولایة خراسان» تألیف سلامی معروف گرفته‌اند یقین میشود که اصل املائی نام این موضع در اصل همان املائی بوده است که سلامی در کتاب تاریخ ولایة خراسان آورده و این اختلافاتی که در سه مأخذ مذکور در فوق مشاهده میشود فقط ناشی از جهل و تصرفات نساخ است.

اما اصل کتاب سلامی بشهادت قهراتی که ابن خلکان و شارح تاریخ بمینی از آن نقل کرده‌اند کتاب بسیار نفیس مهمی بوده است برای تاریخ قطعات شرقی ایران از خراسان و سیستان و غیره بلد بخانه از دست رفته و بهمین جهت نمیدانیم که سلامی در این خصوص چه تفصیلاتی داده بوده است.

يك قمره دیگر که بحث در باره آن باقی میماند اینست که آیا این نوشتار مذکور در تاریخ ابن الأثیر و انسب سمعانی و معجم البلدان و زین الاخبار که ابنیه و قصوری بوده است از داود بن العباس بن ماینجور و بدست یعقوب بن لیث بکلی ویران گردیده با نوشادی که شعرای فلاسی زبان آنرا شهری حسن خیز و میبکن خوب رویان فرض کرده‌اند یکیست یا دو موضوع بکلی مختلف است؟

با احتمال بسیار بسیار قوی نوشتار نام موضعی بوده است بسیار عالی با نقش و نگارهای زیبا که ابتدا شعرا آنرا مانند «نگارخانه چین» محض نقش و نگارها

شاید مجسمه‌ها «لعبت‌ها» که در آن بوده بخوبی و زیبایی وصف میکرده اند سپس بواسطه ویران شدن آن قصور بدست یعقوب و نماندن نام و نشانی از آن جز خاطراتی شفرای متأخر چون از کیفیت احوال آن بدستی خبر نداشتند چنین خیال کرده بوده اند که خوشی و خوبی و زیبایی آن موضع (که از قصر بودن بالطبع در مخیله شعرا بشهر انتقال یافته) بمعنی زیبایی اهالی آنست و «لعبتان» آنرا شاید بمعنی حقیقی آن در عرف شعرا که بمعنی مجسمه و عروسک و بیکره و نحو ذلک است نگرفته اند بلکه خیال کرده اند که لعبتان بمعنی مجازی است و کنایه از خوبان آن شهر است و کم کم این خیال یعنی اینکه نوشاد نام شهری است «حسن خیز» و بخوبرویان منسوب است قوت گرفته و متدرجاً معنی و مفهوم اصلی آن بکلی نسیاً نسیاً گشته است سپس صاحب فرهنگ انجمن آرا لایذ بقیاس یغما و چگل و ختن و سایر شهرهای ترکستان که شعرا همیشه خوبرویان آنها را بواسطه اینکه ترکستان در آن اعصار دارالکفر بوده است و زنان و اولاد آنها را غازیان اسلام همیشه باسیری بطرف ایران و سایر بلاد مجاوره می آورده بزبانی وصف میکرده اند نوشاد را نیز از بلاد ترک محسوب داشته است و گمان می‌کنم که چون نوشاد در زمان بسیار قدیم یعنی در حدود سال ۲۵۶ بدست یعقوب لیث خراب و ویران شده و دیگر آثاری و اسمی از آن جز در اذهان اهالی مجاوره باقی نمانده بوده است لهذا مؤلفین مسالک و ممالک عربی از قبیل اصطخری و ابن حوقل و ابن الفقیه که عموماً کتب خود را مؤخر از تاریخ فوق تألیف کرده ذکر می‌کنند از آن ننموده اند و ما همین اطلاع بسیار جزئی را هم که فعلاً از نوشاد داریم از مجرای تاریخ و بتوسط مورخینی مانند سلامی است که کارشان جمع اخبار گذشتگان است از منقولات و مسموعات اهالی نه از مجرای جغرافیا و بتوسط جغرافیون که توجّهشان معطوف بجمع اطلاعات و احوال و اوضاع مواضعی است که فعلاً و در زمان ایشان وجود خارجی داشته چه این مؤلفین کاری بشهرها و بلاد و مواضع افسانه یا تاریخی که مدت‌ها قبل از ایشان از میان رفته و اثری از آنها باقی نمانده بوده نداشتند و علت اینکه مطلقاً و اصلاً جغرافیون قدیم اسلامی که کتیبشان تا کنون باقی مانده و اغلب آنها را دخویه هلانندی چاپ کرده بکلی در بلب نوشاد ساکت

مانده و اصلاً نشانه و ذکر از آن در کتب ایشان نیست لابد همین است و اگر سلامی و بقل از او گردیزی و سماعی و ابن الأثیر همین دو سه کلمه را هم که ما در این خصوص میدانیم نقل نمی‌کردند مشکل بود کسی بداند که این نوשא کجا بوده است. اما داود بن العباس سابق الذکر صاحب قصر نوשא بلخ نام او در تاریخ سیستان صفحه ۱۶۶ آمده است ولی بد بختانه از نوשא ذکر در آن تاریخ (یعنی در نسخه ما که شاید سقطی داشته باشد) نیست و عین عبارت او در این باب اینست: «و [یعقوب] بر راه بامیان ببلخ شد و بلخ داود بن العباس داشت چون خیر یعقوب بشنید بگریخت و مردمان بلخ و شهر کهن در حصار گرفتند (کذا؟ ظاهرأ مردمان بلخ و شهر کهن در حصار رفتند) یعقوب ببلخ اندر شد و نخستین و هلت بلخ بستد و بسیار مردم کشته شد بردست سپاه او و محمد بشیر را بر بلخ خلیفت کرد و از آنجا بهری آمد».

در مکتوبی که آقای مجتبی مینوی از لندن براقم سطور نوشته و در ۲۶ نوامبر ۱۹۳۷ در پاریس بدست من رسیده معلوم شد که در کتاب فضایل بلخ (طبع شفر در قطعات منتخبه فارسی ج ۱ ص ۷۲) ذکر نوשא آمده و در آنجا مطلبی تازه دارد و آن اینکه داود [بن] عباس مدت بیست سال بینای نوשא مشغول بود و تاریخ نصب او را نیز بولایت بلخ بدست می‌دهد که در ذی القعدة در دست وسی و سه بوده است.

در قسمت فرانسوی همان کتاب قطعات منتخبه (همان جلد از ص ۷۵ بیعد) شفر هیچ چیز تازه نیاورده فقط عبارت سماعی را که ما سابقاً نقل کردیم در هم و بر هم و مغلوط ترجمه کرده است باحکایتی بقل از ابن بطوطه (ج ۳ ص ۵۹ بیعد) راجع بداد بن العباس مذکور که روایت دیگری از عین همین حکایت مذکور در فضایل بلخ سابق الذکر است و گفته ابن الاثیر را نیز نقل نموده است.

هلاکسوارت مستشرق معروف آلمانی در کتاب ایران‌شهر ص ۲۹۲ و ۳۰۱ و برتولد روسی در کتاب ترکستان ص ۷۷ - ۷۸ بنام نوשא اشاره کرده و بعضی مآخذ مذکور را یاد آورده اند ولی هیچیک مطلب تازه ای بدست نداده اند و برتولد بتبع سماعی نوשא را بغلط نوسار خوانده است.